

تحلیل فقهی احکام کنز

سیدمحمد محمودی گلپایگانی*

استادیار دانشگاه تهران

(تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۸۸/۱۰/۸ - تاریخ پذیرش نهایی: ۱۳۸۹/۱۲/۲۱)

چکیده

در نظام اقتصادی اسلام، به منظور اجرای عدالت و جلوگیری از پیدایش اختلاف شدید طبقاتی از گنج‌اندوزی و انباشت ثروت نهی شده و به موجب صریح قرآن کریم، مرتکب آن به عذابی سخت نوید داده شده است. از نگاه بسیاری از فقها و مفسران، اکتناز حرام تنها با انباشت ثروت و خودداری گردآورنده، از پرداخت زکات محقق می‌شود؛ ولی از منظر برخی دیگر، شمول نهی در آیهی مزبور، از این فراتر است و شامل گنج‌اندوزی که زکات خود را ادا کرده و از دیگر وظایف مالی خود نسبت به جامعه خودداری نموده نیز می‌گردد. در این نوشتار، ضمن بررسی نظریه‌های مختلف، به تحقیق در این مسأله پرداخته شده که علیرغم دیدگاه اکثریت، اکتناز حرام، به موارد گردآوری ثروت با خودداری از پرداخت زکات منحصر نمی‌شود؛ بلکه این عنوان، شامل منع از اداء دیگر حقوق مالی و رفع خلأهای اقتصادی جامعه نیز می‌گردد. همچنین، حکم کنز از جهت شمول قانون زکات و خمس از نظر فقه امامیه و مذاهب اربعه به‌طور خلاصه مورد بررسی قرار گرفته است.

کلید واژه‌ها کنز - مال الله - ابودر - انفاق - سبیل الله - مفسران.

طرح مسأله

عدالت‌خواهی، آرزویی است که در سرشت انسان‌ها ریشه دارد و از این‌رو، همه‌ی انسان‌ها از هر ملیت، مذهب و نژاد، در عرصه‌های مختلف، از سیاست و اقتصاد گرفته تا حقوق و فرهنگ، جویای عدل‌وداد هستند. اهمیت این مسأله، در حدی است که در نظام تشریح، هدف اصلی از بعثت پیامبران، اجرای عدل و اقامه‌ی قسط اعلام شده است. یکی از مظاهر روشن بی‌عدالتی که در راستای تاریخ، جامعه‌ی بشری، پیوسته از آن رنج

برده است، ناهنجاری‌های اقتصادی و ستم ورزی در تملک ثروت و اختلاف شدید در مالکیت‌ها و درآمدهاست که دستاورد آن، پیدایش قطب‌های عظیم ثروت از یکسو و فقر و گرسنگی و محرومیت از سوی دیگر بوده است که هم اکنون نیز به عنوان یک معضل بزرگ در جامعه‌ی بشری مطرح می‌باشد.

دیانت اسلام که از آغاز پرچمدار حق و عدالت بوده، همواره در تقنین و تشریح، اصل عدالت را محور قرار داده است. با طلوع اسلام، نظام سلطه‌ی زورمندان و زراندوزان در هم شکست و با وضع احکامی از قبیل تحریم ربا، تشریح مالیات‌های اسلامی، مالکیت دولتی ثروت‌های زیرزمینی و روزمینی و تحریم گنج اندوزی (اکتناز)، این آیین، راه را برای اجرای عدالت اقتصادی هموار کرد.

سیاست کلی اقتصاد اسلامی، بر اصل توزیع عادلانه‌ی ثروت و جلوگیری از تراکم آن بنا نهاده شده است. بر این اساس، هدف از نگارش این سطور آن است که به این مسأله پاسخ دهیم که منظور از گنج اندوزی که طبق آیه‌ی کنز تحریم شده است و مرتکب آن به عذاب الهی تهدید شده است، چیست؟ آیا مراد آیه، ثروت اندوزی که از پرداخت زکات و حقوق مالی خودداری می‌کند، است و در این صورت، شامل شخصی که زکات خود را ادا کرده، نیست؟ یا منظور، هر ثروت اندوزی است که با وجود نیاز جامعه، اقدام به انباشتن مال کرده؛ هر چند زکات خود را ادا کرده باشد؟ و آیا گنج‌اندوزی که مورد نهی قرار گرفته، حدّ و مرز مشخصی دارد یا مطلق انباشت ثروت در هر حد که باشد، مصداق اکتناز محسوب می‌شود؟ آنگاه آیا حدّ تعیین شده در برخی از احادیث، یک حکم و قانون ثابت است یا با اختلاف شرایط، دگرگونی پذیر است؟ در راستای بررسی این مسأله، به بحث پیرامون آیه‌ی کنز و دلالت آن می‌پردازیم. آنگاه به احادیث وارد شده در تفسیر و توضیح آیه استناد کرده و دیدگاه مفسران را در مورد آیه بررسی خواهیم کرد و در پایان، پاسخ مسأله که نظریه‌ی نهایی است، مبرهن خواهد شد.

کنز از نظر واژه‌شناسی

منظور از واژه‌ی اکتناز، گنج اندوختن و ذخیره کردن پول یا مال است. چنانکه در عهد قدیم، رسم بر این بود که طلا و نقره را در زمین دفن می‌کردند و از آن به گنج نهادن تعبیر شده است. ارباب لغت نیز چنین گفته اند: «کنز کنزاً. المال جمعه و ادّخره و دفنه فی الارض» (معلوف، لويس، المنجد، ۷۰۰) «الکنز فی الاصل، المال المدفون تحت الارض» (ابن اثیر جزری، *النهایه*، ۲۰۳/۴). مصباح اللغه، صحاح اللغه و قاموس نیز مشابه این معنی را آورده‌اند.

پرواضح است که دفن در زمین، در ماهیت عمل و هدف گنج گذارنده، نقشی ندارد. به همین جهت، در ادامه‌ی مطلب، چنین گفته‌اند: «الکنز جمع کنوز (مص) کل مجموع مدّخر یتنافس فیه». (لویس معلوف، المنجد، همان) «و اصل الکنز المال المدفون لعاقبه ماثم اتسع فیه فیقال لكل قنیه یتخذها الانسان کنز». (طریحی، مجمع البحرین، ۳۲/۴) «کنز - الکنز جعل المال بعضه علی بعض و حفظه» (راغب، المفردات، ۴۴۷).

با بررسی گفتار واژه شناسان، روشن است که در مفهوم واژه‌ی کنز، فقط انباشته شدن ملحوظ است و مدفون بودن در زمین، نمی‌تواند در تحقق عنوان کنز، ملاک قرار گیرد.

اکتناز در قرآن

مال و ثروت، همواره در زندگی انسان، نقش مهم و مؤثر داشته است و تا آنجا که تاریخ نشان می‌دهد، انسان‌ها پیوسته، برای بهتر زیستن، تلاش پیگیر اقتصادی داشته‌اند. اختلاف شرایط و تفاوت در فعالیت‌های اقتصادی و سوءاستفاده از قدرت، بستر ساز تراکم ثروت از یکسو و ایجاد فقر و محرومیت از سوی دیگر شده و به همین جهت جامعه‌ی بشری، کمتر شاهد برقراری تعادل اقتصادی و حاکمیت قانونی و عادلانه در تنظیم راه‌های مالکیت و توزیع ثروت بوده است. از آنجا که ثروت به منزله‌ی خون در پیکر جامعه است و برای حفظ سلامت جامعه، لازم است پیوسته در جریان باشد، طبیعی است که تراکم آن در یک نقطه یا نقاط خاص، زیانبار و ویرانگر خواهد بود. چنانکه در کلام امام علی علیه‌السلام آمده است: «در هیچ‌جا دارایی بسیار ندیدم، مگر اینکه در کنار آن حقی ضایع شده بود». (محمودی، فقه اقتصاد اسلامی، ۳۰۲) و نیز فرمود: «فما جاع فقیر الا بما متّع به غنی والله سائلهم عن ذلک»، (سیدرضی، نهج‌البلاغه، حکمت ۳۲) اسلام برای پیشگیری از تمرکز بی‌رویه‌ی ثروت، گنج انداختن را صریحاً تحریم کرده و خداوند درباره‌ی گنج اندوزان چنین فرموده است: «والذین یکنزون الذّهب و الفضة و لا ینفقونها فی سبیل الله فبشرهم بعذاب الیم، یوم یحمی علیها فی نار جهنم فتکوی بها جباهم و جنوبهم و ظهورهم هذا ما کنزتم لأنفسکم فذوقوا ما کنتم تکنزون» (توبه ۳۴، ۳۵) یعنی: «آنانکه طلا و نقره را گنج نموده و ذخیره می‌کنند و آن را در راه خدا به مصرف نمی‌رسانند، آنان را به عذابی دردناک بشارت ده. روزی که (طلا و نقره‌هایشان) در آتش گداخته شود، و پیشانی، پهلو و پشت‌هایشان را با آن داغ کنند و فرشتگان عذاب، به آنها می‌گویند: این است آنچه برای خود ذخیره کرده بودید؛ پس بچشید عذاب آنچه را اندوخته‌اید». هرچند در صریح آیه، به گنج نهادن طلا و نقره تصریح شده و به فاعل آن نوید عذاب داده است، لکن با توجه به تبعیت احکام شرعی از مصالح و مفاسد واقعی و عدم مدخلیت خصوصیات مورد در ملاکات احکام، الغاء

خصوصیت نموده، به این نتیجه می‌رسیم که مراد شارع مقدس از گنج‌اندوزی حرام، آن است که انسان مال و ثروت را انباشته کند و با وجود نیاز جامعه به آن، اموال خود را از چشم مسئولین و نظام حاکم پوشیده نگاه دارد و با تکیه بر حق مالکیت شخصی، حق خداوند و جامعه‌ی اسلامی را نادیده انگارد. بدون شک، چنین کاری از مصادیق گنج‌اندوزی و اکتناز محسوب می‌شود؛ هر چند پول فلزی یا به گونه‌ای دیگر باشد و آن را به صورت دفن در زمین یا سرمایه‌گذاری در بانک‌ها و مراکز تولید به جریان بیاورد؛ زیرا در مفهوم کنز، انباشتن، حبس مال و جلوگیری از جریان مفید آن در جامعه‌ی بشری نهفته است.

بر این اساس، در مورد سرمایه‌گذاری در بانک‌ها، بورس‌ها و مؤسسات اقتصادی و اعتباری، می‌توان گفت پس از اذعان به ضرورت وجود این نهادها برای ساماندهی به مناسبات اقتصادی و ارائه‌ی خدمات مالی به شهروندان، نقش کاربردی این نهادها در توزیع ثروت، حائز اهمیت است و در صورت داشتن نقش مثبت، مورد تأیید است. بنابراین، هرگاه نقش بانک‌ها، ارائه‌ی خدمات اقتصادی و تسهیلات مالی به شهروندان و وساطت در سرمایه‌گذاری‌های سودآور بر پایه‌ی مبانی صحیح عقلی و شرعی باشد، عمل چنین مؤسسه‌ای، هرگز در اقتصاد جامعه، نقش منفی نخواهد داشت و سرمایه‌گذاری در آن، مصداق اکتناز محسوب نمی‌شود و در خدمت رشد و توسعه‌ی اقتصادی خواهد بود؛ زیرا چنین روشی می‌تواند در توزیع ثروت، نقش مثبت ایفا کند و مناسبات اقتصادی را به گونه‌ی عادلانه و منطقی تنظیم نماید.

با وجود این، اگر بانک‌ها و دیگر مؤسسات اقتصادی، بستر سرمایه‌گذاری به منظور رباخواری و انباشت ویرانگر ثروت شدند و دور از هرگونه خدمات اقتصادی و تولیدی، سیلاب سودها را به سوی سرمایه‌داران هدایت کردند، چنانکه در بانک‌های ربوی چنین است، به یقین، مصداق اکتناز حرام خواهد بود و حقیقت این است که این امر رواج دارد. «امروزه، از طریق بانک‌های ربوی، هم رباخواران سود گزاف می‌برند و هم سرمایه‌گذاران که از بانک‌ها اعتبار دریافت می‌کنند. رباخواران، از راه سود ناشی از ربای پول خود، صاحب ثروت کلان می‌شوند؛ بدون اینکه در معرض خسارت قرار گیرند و سرمایه‌گذاران، از راه اعتبارات کلانی که با زد و بند، از بانک‌ها دریافت می‌کنند، با سرمایه‌گذاری‌های بزرگ، سودهای کلانی دریافت می‌دارند. (دفتر همکاری حوزه و دانشگاه، مبانی اقتصاد اسلامی، ۴۲۶)

ابوذر غفاری و آیه‌ی کنز

هرچند در ابتدای آیه‌ی ۳۴ سوره‌ی توبه، روی سخن متوجه احبار و رهبان است و خداوند آنان را به موجب تصاحب اموال مردم از راه باطل و بازداشتن آنان از پیروی از راه خدا، مورد نکوهش قرار داده، ولی تحریم اکتناز، به هیچ وجه به آنان اختصاص ندارد

و عموم جمله «والذین یکنزون...»، شامل مسلمانان گنج اندوز نیز می‌شود. از این رو، ابوذر، سخن معاویه را در اختصاص آیه‌ی کنز به اهل کتاب رد کرد. (نک: طباطبایی، المیزان، ۲۷۷/۹) در نوشتن قرآن در زمان عثمان، دستگاه خلافت، اصرار داشت لفظ (واو) از «والذین» حذف شود؛ زیرا در این صورت، ادامه‌ی آیه، شرح حال احبار و رهبان بود و شمول دلالت آیه، محدود می‌شد. به همین جهت، سیوطی در تفسیر در المنثور نقل کرده: «انّ عثمان بن عفان لما اراد ان یکتب المصاحف ارادوا ان یلقوا الواو التی فی براهه «والذین یکنزون الذّهب و الفضّه» قال ابی؛ لتلحقنّها اولاً ضعن سیفی علی عاتقی فالحقوها». (سیوطی، در المنثور، ۲۳۲/۳) یعنی: «آنگاه که عثمان خواست که قرآن‌ها را استنساخ کند، آنها می‌خواستند «واو» در سوره‌ی براءت و در آیه‌ی «والذین یکنزون الذّهب و الفضّه» را حذف کنند. ابی بن کعب - که از زمان رسول خدا (ص)، قاری قرآن و کاتب وحی و قرآن شناس بود، گفت: واو را بنویسید وگرنه شمشیرم را بر شانه‌ام می‌گذارم و با این تصمیم مبارزه‌ی مسلحانه می‌کنم؛ سپس آنها تسلیم شدند و «واو» را به جمله، ملحق کردند.

این شواهد، بیانگر این حقیقت است که معاویه و دستگاه خلافت عثمان، بسیار کوشیدند تا با حذف «واو»، عمومیت دلالت آیه را بشکنند و ثروت‌اندوزی خود را از مال مسلمین توجیه کنند. لیکن بیداری و آگاهی برخی از اصحاب راستین رسول خدا (ص)، مانند ابی بن کعب، مانع آنان از رسیدن به این هدف گردید.

با بررسی روایات وارد شده پیرامون آیه‌ی کنز و مراجعه به تاریخ، به این نتیجه می‌رسیم که اعتراض ابوذر غفاری به عثمان، در موارد ذیل خلاصه می‌شود:

۱- آیه‌ی کنز اختصاص به اهل کتاب ندارد؛ بلکه علاوه بر آنان، مسلمین را نیز زیر پوشش دلالت خود قرار می‌دهد؛ چنانکه درک صحابه و کاتبان قرآن، مانند ابی بن کعب نیز چنین بود.

۲- اکتناز که به صریح آیه‌ی مذکور، تحریم شده، همچنانکه شامل تارک زکوة و حقوق واجبه‌ی شرعی می‌باشد، مواردی را که افراد جامعه نیاز به کمک و انفاق دارند و ثروت‌اندوز، اموال خود را ذخیره کرده و از انفاق خودداری می‌کند نیز شامل می‌شود؛ چنانکه طبری نقل می‌کند که ابوذر به عثمان گفت: «با اینکه مردم به دیگران آزار نمی‌رسانند از آنان خشنود نباشید تا اینکه به کارهای نیک بپردازند. پرداخت کننده‌ی زکات، نباید به این کار بسنده کند؛ بلکه لازم است به همسایگان و برادران خود نیکی کند و بستگان خود را یاری دهد. کعب الاحبار که نزد عثمان نشسته بود، گفت: «هرکس زکات مال خود را ادا کرد، به واجب عمل کرده است». در این هنگام، ابوذر با عصای خود بر سر کعب الاحبار زد و سر او را شکست و به او گفت: «ای پسر زن یهودی! تو را چه

می‌رسد که در این مسائل اظهار نظر کنی» (طبری، ۳/ ۴۳۸). برخی گفته‌اند، ابوذر در این موضع‌گیری‌ها که پی آمده‌های سختی برای او به همراه داشت و سرانجام، مدتی به شام و سپس تا آخر عمر، به ریزه تبعید شد، از اجتهاد شخصی خود سخن گفته است؛ لکن با کمی دقت، ناتمام بودن این سخن، روشن می‌شود؛ زیرا در همه‌ی این موارد که ابوذر، مورد انتقاد حاکمان قرار می‌گرفت، صریحاً می‌گفت: «ما قلت لهم الا ما سمعت من نبیهم» یا می‌گفت: «قال خلیلی هذا» یعنی من چیزی نمی‌گویم مگر آنچه پیامبرشان گفته است و این در حالی است که شخص رسول خدا (ص) در حدیث مشهوری فرمود: «ما اظلت الخضراء و لا اقلت الغبراء ذا الهجه أصدق من ابی ذر» «آسمان سایه نیفکنده و زمین دربرنگرفته است کسی را که در گفتار، راستگوتر از ابوذر باشد». (طباطبایی، تفسیر المیزان، ۲۷۰/۹) ذهبی، سخنان ابوذر با عثمان و اعتراض او را به کعب الاحبار نقل کرده و استدلال او را به آیات (انسان، ۸): «و یطعمون الطعام علی حبه مسکینا و یتیمنا أسیراً» و آیه‌ی «و یؤثرون علی أنفسهم و لو کان بهم خصاصه» (حشر، ۹) را نیز آورده است. (ذهبی، سیر اعلام النبلاء، ۶۷/۲، ۶۸).

نقد کلام طبری در ماجرای ابوذر

طبری در تاریخ خود می‌نویسد: «هنگامی که پسر زن سیاه (مرادش عبدالله بن سبا است)، در شام، با ابوذر ملاقات کرد، به او گفت: ای ابوذر آیا شگفت زده نمی‌شوی که معاویه می‌گوید بیت‌المال، مال خداست؟ آری همه چیز متعلق به خداست؛ ولی او با این سخن می‌خواهد اموال مسلمین را از آنها بگیرد. پس ابوذر به نزد معاویه آمد و به او گفت چه چیز موجب شد که تو اموال مسلمین را اموال خدا بنامی؟ معاویه گفت: آیا چنین نیست که ما بندگان خداییم و مال، مال اوست؟ ابوذر گفت: اینطور حرف نزن. من نمی‌گویم مال از آن خداوند نیست. من می‌گویم این اموال متعلق به مسلمان‌ها است ...

سپس ابوذر در شام می‌گفت: ای گروه ثروتمندان! با فقرا همدردی کنید و به آنان انفاق کنید و آنان که طلا و نقره را ذخیره کرده و در راه خدا انفاق نمی‌کنند، به جهنم مژده دهید؛ به آتشی که پیشانی، پهلو و پشت آنها را با آن داغ خواهند کرد» (طبری، ۳/ ۳۳۵).

اشکالاتی که در این نقل به نظر می‌رسد بدین شرح است:

۱. راوی خبر در نقل طبری، شعیب است که از سیف نقل کرده و این هر دو، در شمار دروغ‌پردازان و حدیث‌سازان ذکر شده‌اند. ذهبی درباره‌ی سیف بن عمر گفته که او از بسیاری از مجهولین (افراد ناشناس) نقل حدیث کرده است و از برخی نقل کرده که او را ضعیف دانسته‌اند و ابوحاتم، احادیث او را رد کرده است و ابن حبان او را متهم به کفر

و زندقه دانسته است و ابن عدی گفته همه‌ی روایات او مردود است^۱ (ذهبی، میزان الاعتدال، ۲/۲۵۵). ابن حجر، درباره‌ی شعیب بن ابراهیم گفته: «روایة کتب سیف عنه فیه جهاله» (ابن حجر، لسان‌المیزان، ۳/۱۴۵) یعنی: «کتاب‌های سیف به وسیله‌ی شعیب نقل شده و در مورد او تردید وجود دارد (مجهول و ناشناس است)»

عنوان زندیق در زبان عرب به پیروان مانی گفته می‌شد و با توجه به اینکه سیف بن عمر، در اوائل قرن دوم هجری (در زمان سلطه‌ی بنی امیه بر جامعه‌ی اسلامی) می‌زیسته، شواهد کافی وجود دارد که او در اصل، بر آیین مانوی بوده و مانند دیگر زندیقان (ابن ابی العوجاء و ابن مقفع) با جعل احادیث و دروغ‌پردازی برای فاسد کردن عقاید مسلمین و ایجاد انحراف در مسیر تاریخ، حقایق و معارف اسلامی، تلاش می‌کرده است (عسکری، یکصد و پنجاه صحابی ساختگی، ۱/۷۳).

بررسی احادیث سیف، بیانگر این حقیقت است که او در نقل و نگارش خود، با سیاست بنی‌امیه همگام بوده و از جمله روایات ساختگی او، احادیث فراوان در فضایل معاویه و بنی امیه است.

بر این اساس، سیف بن عمر را می‌توان قهرمان دروغ‌پردازی و تحریف حقایق نامید. به گفته‌ی علامه‌ی محقق، سید مرتضی عسکری، سیف بن عمر تمیمی، از دیگر همکاران زندیق خود موفق‌تر بود؛ زیرا او توانست بیش از صد و پنجاه صحابی ساختگی دروغین را در کتب حدیث و تاریخ وارد کند و از آنها نقل حدیث نماید؛ در حالی که چنین اشخاصی هرگز وجود خارجی نداشتند. (نک: عسکری، همان، ۱/۳۲) بنابراین، گفته‌ی طبری به نقل از سیف مبنی بر اینکه ابوذر در شام با ابن سبا ملاقات کرده و تحت تأثیر او قرار گرفته، ساختگی و بی‌اساس است و علاوه بر این، توهین صریح به ابوذر، صحابی صدیق پیامبر گرامی اسلام محسوب می‌شود.

۲. فرضاً، اگر گفتگوی ابوذر با معاویه از طریق دیگر (غیر از نقل سیف بن عمر) نیز نقل شده و قابل اعتماد باشد، با دقت نظر می‌توان استفاده کرد که منظور معاویه از اینکه اموال به خدا تعلق دارد، این بود که او خود را ولی امر مسلمین و نماینده‌ی خدا می‌دانست و با این سخن، گنج اندوختن و سوء استفاده‌های خود از بیت‌المال را توجیه می‌کرد. مراد ابوذر از اینکه اموال متعلق به مسلمان‌ها است، مبارزه با گنج‌اندوزی و لزوم توزیع عادلانه‌ی بیت‌المال بین مسلمانان است که سخن ابوذر با ثروتمندان شام، این مطلب را به خوبی تأیید می‌کند و گرنه ابوذر نیک می‌دانست که اموال عموماً و از جمله

۱. «سیف بن عمر بروی عن ... خلق کثیر من المجهولین. قال عباس بن یحیی ضعیف، فلیس خیر فیه، قال ابوداود لیس بشیء، قال ابوحاتم متروک، و قال ابن حبان آثمم بالزندقه قال ابن عدی عامه حدیثه ینکر»

بیت المال به خدا تعلق دارد و مسلمانان نیز مالک اموال خود هستند. ولی نکته‌ی اصلی در سخن ابوذر، ممنوعیت و حرمت تصرف خودسرانه و نامشروع در بیت‌المال، گنج اندوزی و انباشت ثروت در اموال شخصی بود.

۳. از آنجا که عثمان خود فردی ثروتمند بود و در دوران خلافت نیز بر ثروت خود می‌افزود، ابوذر در این مورد به طور مکرر، به او اعتراض کرد تا جایی که عثمان خواست به وسیله‌ی کعب‌الاحبار که یهودی تازه مسلمان بود، او را مجاب کند. «عثمان رو به کعب‌الاحبار نمود و گفت: چه می‌گویی درباره‌ی کسی که زکات مال خود را پرداخته؟ آیا بعد از آن، چیزی بر او واجب است؟ کعب جواب داد: نه، چیزی بر او واجب نیست هرچند خشت‌های طلا و نقره برای خود فراهم کند. ابوذر، عصای خود را بلند کرد و بر سر کعب زد و گفت: ای پسر زن یهودی! تو را چه رسد که در احکام مسلمانان، اظهار نظر نمایی» (فیض کاشانی، تفسیر صافی، ۳۴۱/۲). از سیاق کلام آشکار است که عثمان، با نظرخواهی از کعب‌الاحبار، در نظر داشت که به ابوذر، در مورد اعتراض او به ثروت‌اندوزی خود پاسخ دهد و ابوذر در این صحنه، پاسخ کعب را به گونه‌ی عملی داد، گویی او را لایق پاسخ منطقی ندانست و از پاسخ به استفتاء عثمان از کعب نیز بدان سبب خودداری کرد که بارها به او اعتراض کرده و پاسخ گفته‌های او را داده بود. بنابراین، گفتار ابوذر که به گفته‌ی رسول خدا(ص)، راستگوترین انسان‌ها بود و در همه‌ی عرصه‌ها به کلام پیامبر استناد می‌کرد، از سوی عثمان بی‌جواب ماند تا سرانجام خلیفه او را به ریزه تبعید کرد و ابوذر در تنهایی و بی‌کسی، غریبانه در آنجا رحلت کرد.

معیار گنج اندوزی (اکتناز)

آنچه در این نوشتار از اهمیت بسیار برخوردار است، این است که بدانیم ملاک و معیار گنج اندوختن، از نظر فقه و حدیث چیست. به طور خلاصه، می‌توان گفت: در این مورد سه فرض وجود دارد: (نک: محمودی، ۱۳۷)

۱. گردآوری ثروت و خودداری از پرداخت زکات و حقوق مالی

بی‌شک، این فرض، مصداق روشن گنج اندوختن است؛ هر چند اموال را به صورت طلا و نقره گردآوری و پنهان نکند و به شکل زمین و اشیای مختلف، در تملک او باشد. بنابراین، هرگاه شخصی زکات مال واجب خود را بپردازد و بقیه‌ی اموال خود را اندوخته کند، کار او گنج اندوزی نخواهد بود.

حضرت رضا (ع) از پدران خود، از رسول خدا (ص) نقل کرده که فرمود: «کلّ مال یؤدی زکاته فلیس بکنز و ان کانت تحت سبع ارضین و کل ما لا یؤدی زکاته فهو کنز و

ان كان فوق الارض» (حرّ عاملی، ۱۶/۶) یعنی: «هر مالی که زکات آن پرداخته شود، گنج نیست؛ هر چند در طبقه هفتم زمین باشد و هر مالی که زکات آن اداء نشود، گنج است؛ هر چند روی زمین قرار گرفته باشد.» ضمناً از این حدیث درمی‌یابیم که در صدق عنوان کنز، طلا و نقره بودن مال شرط نیست و آنچه در آیه‌ی کنز آمده، از قبیل ذکر نمونه‌ی بارز و فرد واضح‌تر است.

و نیز کلینی از امام صادق (ع) نقل کرده که در شمار گناهان کبیره فرمود: «منع الزکوة المفروضة لأن الله تعالى يقول فتکوی بها جباهم و ظهورهم» یعنی: «خودداری از زکات از گناهان کبیره است؛ زیرا خداوند فرمود با آن پیشانی، پشت و پهلوهایشان را داغ می‌کنند.» (کلینی، ۲۸۷/۲)

مشابه این روایات در کتب فریقین بسیار است. (نک: نوری، ۵۰۹/۱) به موجب دلالت این روایات، معیار گنج اندوزی، گردآوری ثروت، همراه با خودداری از پرداخت زکات است. بنابراین ثروت اندوز هرگاه زکات و حقوق مالی خود را ادا کند، مرتکب اکتناز حرام نشده است و اکثریت فقهای اهل سنت و مشهور فقهای شیعه، بر این مسأله فتوا داده‌اند.

۲. گردآوری ثروت، همراه با اداء زکات واجب و نیاز جامعه به انفاق

این فرض در عرصه‌ی عمل، شامل دو صورت خواهد شد: الف - در صورتی که شخص زکات و حقوق واجب مالی خود را پرداخته و جامعه‌ی اسلامی نیاز به انفاق و کمک اقتصادی دارد. ب - در صورتی که شخص زکات و حقوق واجب مالی خود را پرداخته است؛ اما جامعه نیاز به کمک ندارد.

البته فرض اخیر، در عمل، فرضی بسیار بعید و تحقق نیافته است؛ زیرا بدیهی است هیچ‌گاه جامعه، بی‌نیاز نبوده و نیست؛ بلکه پیوسته در جامعه‌ی اسلامی نیازهای مالی و نارسایی‌های اقتصادی وجود دارد و نیاز به کمک رسانی به هیچ وجه منتفی نیست؛ ولی اگر فرضاً تحقق خارجی پیدا کند، مصداق گنج‌اندوزی حرام محسوب نمی‌شود؛ زیرا دلیلی بر اثبات آن نیست.

اکنون احادیث فرض دوم که از نظر کاربردی بسیار حائز اهمیت است را مورد بحث قرار خواهیم داد.

به راستی، آیا پرداخت زکات و حقوق واجب مالی در عرصه‌ی ادای وظیفه، برای مسلمانان کافی است و اندوختن ثروت در این صورت، اکتناز حرام محسوب نمی‌شود؟ باز هم به احادیث این مسأله مراجعه می‌کنیم:

۱. سماعة بن مهران از امام صادق (ع) نقل کرده که فرمود: «خداوند در اموال ثروتمندان حقوقی را علاوه بر زکات واجب کرده است؛ پس تلاوت فرمود (والذین فی

اموالهم حق معلوم للسائل و المحروم) پس حق معلوم، غیر از زکات است و آن چیزی است که شخص از مال خود، به قدر توانایی مالی که دارد، هر روز یا هر هفته یا هر ماه در راه خدا می‌دهد و آنچه در آیهی (واقضوا الله قرضاً حسناً؛ مزل، ۲۰) و (والذین یصلون ما امر الله به آن یوصل: بقره، ۲۷) آمده منظور، پرداخت غیر از زکات است (حر عاملی، وسائل الشیعه، ۲۷/۶).

۲. ابو بصیر، از امام صادق (ع) نقل کرده که فرمود: «آیا تصور می‌کنید در اموال شما فقط زکات واجب است؟ آنچه را خدا غیر از زکات واجب کرده، بیشتر است و باید آن را به اقوام، بستگان و نیازمندان بدهید (همان).

۳. حضرت رضا (ع) از پدران خود نقل کرد که از پیامبر اکرم (ص) سؤال شد: ای رسول خدا! آیا در مال به غیر از زکات، حقی تعلق می‌گیرد؟ پیامبر (ص) فرمود: آری کمک به خویشاوندان، هرگاه نیاز داشته باشند و دستگیری از همسایه؛ پس بدانید هر کس سیر بخوابد و همسایه‌ی مسلمانش گرسنه باشد، به من ایمان ندارد... (همان، ۳۲/۶).

۴. مفضل بن عمر می‌گوید: در محضر امام صادق (ع) بودم. مردی از آن حضرت سؤال کرد در چه مقدار از مال، زکات واجب است؟ امام فرمود: منظور شما زکات ظاهر است یا زکات باطن؟ او گفت هر دو را می‌خواهم بدانم. امام فرمود: زکات ظاهر، اندازه‌اش در هر هزار دینار، بیست و پنج دینار است و زکات باطن، حد و نصابش این است که هرگاه برادر دینی تو نیاز داشت خود را بر او ترجیح ندهی (و به رفع نیاز او کمک کنی) (حر عاملی، ۳۰/۶).

همانند این روایات، در ابواب زکات بسیار است و بر مدعای ما دلالت روشن دارند و نکته‌ی جالب این است که در بیشتر این احادیث، به آیات قرآنی استناد شده است و سیاق همه‌ی آنها، کافی نبودن پرداخت زکات، به تنهایی، در اداء وظایف مالی است. از گفتگوی ابوذر با عثمان در حضور کعب‌الاحبار و نیز سخن او با معاویه و دیگران که در کتب حدیث و تاریخ فریقین آمده، به خوبی روشن می‌شود که آنچه ابوذر از آیه‌ی کنز استفاده کرده بود، شمول مفاد آیه نسبت به ثروت اندوزان مؤدی زکات بوده است و آنگاه که مورد سؤال قرار گرفت، پاسخ داد، «ما قلت الا ما سمعت من نبیهم» یعنی: «من جز آنچه از پیامبرشان شنیده‌ام، چیزی نگفتم» یا گفت: «قال لی خلیلی» یعنی: «دوستم، پیامبر چنین گفت.» (بخاری، ۲۴۴/۱؛ طبری، تاریخ طبری، ۳۳۶/۳) از آنجا که صداقت ابوذر به تأیید رسول خدا (ص)، ثابت و قطعی است، او هرگز دروغ نگفته و عین کلام رسول خدا (ص) را در توضیح مفاد آیه ذکر کرده است. چنانکه از عموم آیه‌ی کنز، جز این استفاده نمی‌شود. ثعالبی، پس از نقل نظریه‌ی مشهور، (فرض اول) می‌گوید:

«ابوذر و گروهی از اصحاب گفتند هر چه از مال را که شخص بیشتر از نیاز خود داشته باشد، گنج محسوب می‌شود و تحلیل این نظریه آن است که توبیخ و تهدید آیهی کریمه، به موجب گنج نمودن و حبس مال است و نه صرفاً برای خودداری از پرداخت زکات» (ثعالبی، ۱۷۷/۳).

جمع‌بندی روایات

احادیث فرض اول را می‌توان از نظر دلالت، مشتمل بر دو بخش دانست:

۱- احادیثی که بر وجوب زکات و حرمت ترک آن و تهدید و توعید نسبت به تارک زکات دلالت دارد و ناگفته پیداست که از این اخبار، عدم وجوب حقوق مالی غیر از زکات هرگز استفاده نمی‌شود.

۲- حدیث منقول از امالی شیخ طوسی، از حضرت رضا (ع) و روایاتی دیگر که از نظر سند، مخدوش است و به جهت مجهول بودن بعضی از راویان آن، معتبر و پذیرفته نیست و با دلالت و عموم آیهی کنز نیز مخالف است (قرشی، ۱۵۲/۶). بنابراین این روایات، هرگز نمی‌تواند مخصص عموم آیهی کریمه باشد و با احادیث فرض دوم نیز معارض است.

ولی احادیث فرض دوم، گذشته از آنکه بیشتر آنها از اسناد صحیح برخوردار است، تعدادشان بسیار و در حد تواتر یا استفاضه می‌باشد. بنابراین آن دسته از اخبار که مفاد آیهی کنز و عموم دلالت آن را نیز تأیید می‌کند، برای اثبات معیار اکتناز کافی خواهد بود. در این صورت، فرض دوم نیز مانند فرض اول، مصداق گنج‌اندوزی حرام است و در نتیجه، در اداء وظیفه‌ی مالی، در صورت نیاز جامعه، پرداخت زکات واجب، کافی نیست و مسلمان باید برای رفع نیاز دیگران، علاوه بر زکات، انفاق کرده و از گنج اندوختن خودداری کند. علاوه بر آنچه گفته شد، برای رفع اشکال تعارض، امکان جمع دلالتی نیز وجود دارد؛ با این رویکرد که فرضاً اگر سند حدیث امالی شیخ، صحیح باشد، می‌توانیم کلام رسول خدا (ص) را (مبنی بر اینکه ملاک در صدق گنج‌اندوزی، خودداری از پرداخت زکات است)، بر مواردی حمل کنیم که اداء زکات، برای رفع نیازهای مالی جامعه کافی است بنابراین در چنین شرایطی، پیامبر گرامی، در این حدیث، خودداری از پرداخت زکات را معیار صدق عنوان اکتناز دانسته‌اند. از این رو، این حکم با واجب بودن انفاق، علاوه بر زکات، در شرایط سخت و نیاز جامعه به امداد مالی، منافات ندارد. به نظر می‌رسد با حمل یاد شده، می‌توان تعارض و رودررویی دلالتی این حدیث با احادیث فرض دوم را برطرف ساخت؛ هر چند از نظر سند، حدیث یاد شده، توان معارضه با اخبار فرض دوم را ندارد.

دیدگاه‌های مفسران در مفهوم اکتناز

مفسران قرآن، در تفسیر آیهی کنز در تشخیص مصداق اکتناز و محدوده‌ی آن دچار اختلاف نظر شده‌اند. گروهی مفهوم کنز را به گردآوری مال و خودداری از پرداخت زکات

منحصر دانسته‌اند و جمعی، معنی کنز را تعمیم داده و هر مال مازاد بر نیاز خود را از مصادیق کنز به حساب آورده‌اند. اکنون به ذکر نظریات برخی از مفسرین در این مورد می‌پردازیم:

۱- طبرسی، در تفسیر آیه گفته است: «الذین یکنزون الذهب و الفضة»، یعنی کسانی که مال و ثروت را جمع کرده و زکات آن را نمی‌پردازند. سپس، به نقل حدیث نبوی پرداخته و سخن ابوذر را در توضیح آیه آورده است (نک: طبرسی، مجمع البیان، ۲۶/۵). بنابراین، او سبیل الله را اداء زکات دانسته است.

۲- ابن کثیر نیز کنز را مالی معنی کرده است که زکات آن را نمی‌دهند (نک: قرشی، احسن الحدیث، ۲۲۶/۴).

۳- طبری، در تفسیر آیه، چند نقل را از اهل تفسیر آورده و سرانجام نظریه‌ی مشهور (اختصاص کنز به منع از اداء زکات) را بر اساس حدیث منقول از ابن عمر اختیار کرده است و نظر مخالف (تعمیم کنز به هر مال مازاد بر نیاز) را نیز ذکر کرده است. (نک: طبری، جامع البیان، ۱۵۵/۱۰).

۴- بروسی، در تفسیر «و لا ینفقونها فی سبیل الله» گفته، مراد این است که زکات آن را ادا نکرده و حق خدا را از آن نپرداخته است (نک: حقی بروسوی، تفسیر روح البیان، ۴۱۸/۳).

۵- شیخ طوسی، در تفسیر آیه‌ی کنز گفته، معنای آیه این است که کسانی که اموال خود را پنهان می‌کنند و از پرداخت زکات آن خودداری می‌کنند، به آنان بشارت عذاب دردناک بده؛ زیرا اگر زکات را ادا کردند و بقیه‌ی مال را ذخیره کردند، شایسته‌ی مؤاخذه و توبیخ نیستند (نک: طوسی، التبیان، ۲۱۰/۵).

۶- زمخشری نیز آیه را طبق برداشت مشهور مفسران توضیح داده و از عمر نقل کرده که گفت هر مالی که زکات آن ادا شده باشد، گنج محسوب نمی‌شود (زمخشری، الکشاف، ۲۶۶/۲).

۷- آلوسی، در تفسیر خود می‌گوید: بسیاری از مفسران، اتفاق در راه خدا را به اداء زکات تفسیر کرده‌اند و دلیل آن، روایتی است که از ابن عباس نقل شده و طبرانی و بیهقی از ابن عمر نقل کرده‌اند که پیامبر (ص) فرمود: «هر مالی که زکات آن ادا شده باشد، گنج نیست.» سپس به نقل نظریه‌ی دیگر و ذکر سخنان ابوذر پرداخته است (نک: آلوسی، تفسیر روح المعانی، ۳۹۰/۹-۱۰).

نظریات مفسران یاد شده، عموماً فرض اول را تأیید می‌کند؛ به این معنی که مراد از گنج‌اندوزی در این آیه، گردآوری مال و خودداری از پرداخت زکات است و مفهوم مخالف آن، مجاز بودن گنج‌اندوزی پس از پرداخت زکات واجب است. در این صورت، چنین گردآوری ثروت، گنج محسوب نمی‌شود.

با این حال، برخی از مفسران از فریقین، براساس فرض دوم (گنج‌اندوختن، مفهومی

عام است و شامل گردآوری مال حتی پس از اداء زکات نیز می‌شود). آیه را تفسیر کرده‌اند؛ از آن میان به نظرات ذیل اشاره می‌شود:

۱- علامه طباطبایی فرموده: آیه، تنها به این جهت از گنج‌اندوزی نهی کرده که ثروت‌اندوز خود را با توجه به عدم نیاز بر انفاق در راه خدا، با وجود نیاز، ترجیح می‌دهد. در ضمن، توجه به این نکته لازم است که اسلام هرگز مالکیت را از نظر کمیت محدود ننموده است و چه بسا اگر گنج‌اندوز چند برابر آن را در مسیر صحیح به جریان اندازد و خود او و دیگران از آن بهره‌مند شوند، منعی متوجه او نخواهد بود؛ زیرا ثروت او در انظار خلق و نظام حکومتی است و اگر لازم شد، آنچه را ضرورت دارد، به امر حاکم، در راه خدا صرف می‌کند. بنابراین، آیه، به گنجی نظر دارد که صاحب آن، همراه با اکتناز، از انفاق در راه خدا و اداء حقوق مالی، خودداری می‌کند و نه فقط پرداخت زکات، بلکه شامل زکات و غیر آن از انفاق‌های لازم می‌شود (طباطبایی، تفسیر المیزان، ۲۶۱/۹).

۲- فخر رازی، در تفسیر آیه‌ی کنز گوید: کسانی که به سوی نظریه‌ی دوم (تعمیم مفاد کنز و عدم اختصاص آن به اداء زکات) رفته‌اند، دلایل مختلفی اقامه کرده‌اند؛ از جمله: ۱- عمومیت دلالت آیه؛ زیرا بدون شک، ظاهر آیه، بر منع انباشتن مال دلالت دارد. بنابراین، اینکه گفته شود گنج‌اندوزی پس از پرداخت زکات جایز است، مساوی یا رها کردن آیه و اعراض از عموم دلالت آن است. پس، هرگز نمی‌توان به سوی آن رفت؛ مگر اینکه دلیل جداگانه‌ای بر این مطلب وجود داشته باشد. سپس دلائل ۲ و ۳ را از احادیث ذکر می‌کند که قبلاً در بخش بررسی روایات آمده است. البته فخر رازی هر دو نظریه را با دلایل هر یک، در تفسیر خود آورده است؛ ولی در پایان، نظریه‌ی دوم را ترجیح داده است (نک: فخر رازی، مفاتیح الغیب، ۴۶/۱۶).

۳- رشید رضا درباره‌ی گنج‌اندوزان گوید: «آنها لذت زندگی معنوی را از دست داده‌اند و از معرفت خدای تعالی، خشیت، محبت و عبادت او بی‌بهره‌اند و خداوند در آیه‌ی کنز به مؤمنان هشدار داده و آنان را از اینکه به چنین پستی و فرومایگی گرفتار شوند برحذر داشته است (رشید رضا، تفسیر المنار، ۴۷۰/۱۰). سپس می‌گوید: به سخن ابوذری اشاره خواهد شد که آیه، خطاب به اهل کتاب و مسلمین است (نه چنانکه معاویه، فقط آن را خطاب به اهل کتاب می‌دانست) و این مطلب را ما نیز اختیار کرده‌ایم؛ زیرا لفظ، مطلق است و لازم است در دلالت بر اطلاق و عموم خود جریان داشته باشد. سپس می‌گوید: ظاهر کلمه (ولاینفقونها) این است که شخص، باید همه‌ی اموال را در راه خدا انفاق کند. سپس آن را رد کرده و به نقل احادیث می‌پردازد. آنگاه می‌گوید: «و فی الروایات المأثوره ما یدل علی ان الصحابه (رض) فهموا من الایة وجوب انفاق جمیع ما یملک الانسان من نقد الذهب و الفضه و ان جمهورهم رجعوا عن هذا و بقى علیه ابوذری (رض)» (همان، ۴۷۱/۱۰).

بر خوانندگان گرامی پوشیده نیست که در سخن این مفسر، جای سؤال است که با توجه به عموم دلالت آیهی کنز و اینکه صحابه از آیه، وجوب انفاق مطلق را فهمیده بودند چگونه و به چه دلیل از آن فهم بازگشتند و برخلاف عموم آیه، آن را تفسیر کردند و پس از آن، چگونه ابوذر بر مفاد آیه سر سخت و ثابت باقی ماند. آیا می‌توان با وجود حدیث مشهور نبوی درباره صداقت ابوذر به او نسبت دروغ داد؟ آنگاه کلام ابوذر را در تعمیم مفاد آیه و سخن ابن عمر را که گفت (اگر به اندازه‌ی کوه احد، طلا داشته باشم، مرا باکی نیست) نقل کرده و کوشیده است بین دو نظریه، جمع دلالتی و رفع تعارض کند. او می‌گوید: «بین سخن ابن عمر و حدیث ابوذر، می‌توان بدین‌گونه جمع کرد که کلام ابوذر را به موردی حمل کنیم که مالی که در اختیار شخص است، متعلق به خود او نیست. پس واجب نیست آن را ذخیره کند و به صاحبانش تحویل ندهد، یا اینکه کسی است که می‌تواند چنین کند، ولی مردم از او انتظار کمک دارند؛ مانند امام و رهبر جامعه. پس واجب نیست که از نیازمندان ملت خود، مالی را بازگیرد و ذخیره کند و سخن ابن عمر را بر کسی حمل کنیم که مال به خود او تعلق دارد و زکات آن را پرداخته، پس لازم است که مال نزد او باشد تا با آن، از اظهار نیاز به مردم در امرار معاش بی‌نیاز باشد و با آن صله‌ی رحم کند (همان، ۴۷۳).

اشکالات جمع صاحب تفسیر المنار

بر جمع صاحب تفسیر المنار، اشکالات عدیده وارد می‌شود که به طور خلاصه از این قرار است:

الف - جمع دلالتی بین دو نظریه به وسیله‌ی حمل در صورتی پذیرفته است که برای آن جمع، شاهد و دلیلی وجود داشته باشد؛ در حالی که ایشان بر این مطلب، هیچ شاهدی ذکر نکرده و به زودی خواهیم گفت که شواهد کافی بر رد آن وجود دارد.

ب - اعتراض ابوذر به گنج اندوزی، عام و کلی بوده و هرگز اختصاص به اموالی که نزد حکام جمع می‌شود، نداشته و شاهد مطلب اینکه ابوذر، اعتراض خود را در مدینه و شام و غیره تکرار می‌کرده و به نقل بخاری (۴۴/۱)، طبری (۳۳۵/۳) و ثعالبی (۶۷۷/۳) نه تنها سخن ابوذر، اختصاص به حاکمان نداشته، بلکه گفته‌ی او درباره‌ی کسی که خود مالک مال است و زکات خود را ادا کرده، صریح و یا ظاهر است. بنابراین، جمع یاد شده را احادیث مذکور در ذیل آیه، رد و ابطال می‌کند.

ج - با تأمل در گفتگوی کعب الاحبار نزد عثمان و سخنان ابوذر با او نیز کاملاً آشکار می‌شود که کلام ابوذر در حرمت گنج‌اندوزی، در درجه‌ی اول متوجه به صاحبان اموال بوده است؛ چنانکه صاحب تفسیر المنار، خود بعد از بیان جمع یاد شده، گفته است: «این عبد البر می‌گوید از ابوذر آثار فراوانی رسیده است که ثابت می‌کند او معتقد بوده که هر

مالی که گردآوری شده باشد و از نیاز شخص بیشتر باشد، گنج محسوب می‌شود و صاحب آن سزاوار توبیخ است و آیهی کنز در این مورد نازل شده است. «جای شگفتی است که رشید رضا، بعد از جمع مذکور، بلافاصله این سخن را نقل کرده و به تعارض این دو توجه نکرده است.

د - اگر فرضاً حمل سخن ابوذر بر آنچه از اموال نزد حاکم جمع شده صحیح باشد، در کلام ابوذر هیچ‌گاه سخن از عدم وجوب ذخیره سازی بیت‌المال به میان نیامده؛ بلکه پیوسته اعتراض ابوذر به عثمان و دیگران، عدم جواز این کار بوده است که از توعید او و استناد او به آیهی کنز در نقل‌های مفسران و مورخان مشهود است و معلوم نیست کلمه‌ی (فلا یجب) در گفته‌ی صاحب تفسیر المنار، به کدام منبع حدیثی یا تاریخی مستند می‌باشد. در حالی که به نقل بخاری از احنف بن قیس، ابوذر در جمع قریش گفت: «ان هولاء لا یعقلون. انما یجمعون الدنیا و لا والله ما أسئلهم دنیا و لا استفتیهم عن دین الله حتی القی الله عز و جل» (بخاری ۱/۲۴۵) یعنی: «به راستی اینها تعقل نمی‌کنند و تنها به جمع کردن دنیا مشغولند. به خدا سوگند از آنها هرگز دنیا را طلب نمی‌کنم و از آنها درباره‌ی دین خدا نظر نمی‌خواهم تا با خدای بزرگ ملاقات کنم». بنابراین، جمع صاحب المنار و حمل‌هایی که در توجیه آن آورده است، تمام و قابل قبول نیست و تعارض و ناسازگاری بین حدیث ابن عمر و گفته‌ی ابوذر همچنان باقی است.

۴- قرطبی، دلایل هر دو نظریه را نقل کرده و احادیث مربوط به نظریه‌ی اول را تأیید کرده در پایان اعتراف می‌کند که عنوان گنج اندوزی بر مالی که زکات آن پرداخت شده، عقلاً و شرعاً صادق است؛ گویی به موجب حدیث ابن عمر و امثال آن است که از عموم و اطلاق آیه، رفع ید کرده و گرنه عموم دلالت آیهی کنز را بر مال انباشته‌ای که زکات آن ادا شده، پذیرفته است (نک: قرطبی، *الجامع لاحکام القرآن*، ۸/۱۲۳).

۵- قرشی می‌نویسد: «ظهور «یکنزون... و لا ینفقونها فی سبیل الله» در آن است که واجب است مازاد بر مایحتاج را در راه خدا انفاق کرد. کسی که به پول احتیاج ندارد و آن را انباشته و بی‌مصرف می‌گذارد، چنین کسی مورد نظر آیه است. انفاق در راه خدا، ظهورش در آن است که مال را از دست خود خارج کند و اگر به جریان اندازد، در اصطلاح قرآن، انفاق فی سبیل الله گفته نمی‌شود». (قرشی، تفسیر احسن الحدیث، ۴/۲۲۵) سپس به نقل کلام تفسیر مجمع‌البیان و ابن کثیر پرداخته که نظریه‌ی اکثر مفسرین را که همان فرض اول است، تأیید کرده‌اند. آنگاه می‌گوید: «ولی این هر دو، بر خلاف آیه است. زکات، انفاق مقداری از طلا و نقره است؛ اما (ولا ینفقونها) ظهورش در انفاق همه‌ی کنز است» (همان، ۴/۲۲۵).

۶ - قطب راوندی، در پاسخ به استدلال به آیهی کنز بر توعید مانع الزکوه و انحصار دلالت آیه بر گنج اندوزی همراه با خودداری از ادا زکات می‌گوید: «جواب از این مطلب،

این است که عنوان انفاق بر زکات، به عنوان حقیقت اطلاق نمی‌شود؛ بنابراین کاربرد لفظ انفاق در مورد زکات، به عنوان مجاز پذیرفته است و اطلاق لفظ انفاق جز در مورد مباحات و همانند آن معقول نیست» (راوندی، فقه القرآن، ۲/۲۱۸).

۷- سیدمحمد شیرازی، پس از طرح احتمالات مختلف در معنی آیهی کنز و نقد آنها می‌گوید: «بنابراین آیهی کنز از گنج اندوزی در هنگامی که سبیل‌الله (راه‌های خدا) معطل مانده باشد، نهی کرده است؛ اعم از اینکه سبیل‌الله خاص باشد، مانند امور فقرا، نیازمندان و بیماران یا سبیل عام از قبیل هزینه‌ی جهاد، حفظ امنیت و دیگر امور حیاتی جامعه باشد؛ در صورتی که بودجه‌ی دولت و بیت‌المال برای اداره‌ی این امور کافی نباشد، لازم است که این نیازها از موجودی ثروتمندان تأمین گردد. نتیجه اینک می‌توان گفت آیهی کنز به واجب ثانوی (مرحله‌ی دوم) اشاره دارد؛ زیرا به گفته‌ی صاحب جواهرالکلام، در مال اشخاص، واجب اولی همانا خمس و زکات است و جز این دو، چیزی واجب نشده است. از این‌رو، وجوب انفاق، مطابق با آیهی کنز، واجب ثانوی خواهد بود» (شیرازی، الفقه والاقتصاد، ۲۴۳ (ترجمه آزاد)).

بنابراین، با بررسی نظریات مفسران که به ذکر نمونه‌هایی از آنها بسنده گردید، به این نتیجه می‌رسیم که بسیاری از مفسران فریقین، گنج اندوزی حرام و منهی در آیهی کنز را منحصر به مواردی دانسته‌اند که شخصی اموالی را گردآوری کرده و از اداء زکات خودداری می‌کند. لیکن گروهی دیگر، آیهی کنز را براساس فرض دوم که گنج اندوزی را مفهوم عام دانسته، شامل انباشت ثروت، پس از اداء زکات نیز می‌دانند و آیهی کنز را چنین تفسیر کرده‌اند.

دقت و تأمل در دلالت آیه و نکات تفسیری که قائلین به فرض دوم آن را مورد توجه قرار داده‌اند و همچنین بررسی‌های عمیق و موشکافانه‌ی آنان، ما را به این نتیجه می‌رساند که رویکرد آنان به این مسأله از دقت و استحکام علمی بیشتری برخوردار است و التزام به فرض اول را در کفه‌ی سبکتر ترازوی تحقیق، قرار می‌دهد.

احکام کنز از نظر فقه امامیه و مذاهب اربعه

گنج نهادن (اکتناز) در فقه امامیه، به موجب حکم اولی در برخی از اقسام آن، مشمول حکم زکات و در برخی دیگر مشمول حکم خمس است؛ چنانکه یابنده گنج نیز در بعضی از موارد، مشمول قانون خمس قرار می‌گیرد و شاید به همین جهت بوده که مسأله‌ی کنز به عنوان موضوع حکم تکلیفی مستقل در ابواب فقه مطرح نشده و در ابواب زکات و خمس مورد بحث قرار گرفته است. اکنون به بررسی برخی از مسائل آن می‌پردازیم:

۱- وجوب زکات در کنز

هرگاه کنز (گنج و اموال ذخیره شده) از جنس طلا و نقره باشد، با وجود سه شرط، مورد تعلق زکات قرار می‌گیرد:

۱-۱- شرط نصاب - سقف مبلغی که به آن زکات تعلق می‌گیرد. در مورد طلا ۲۰ دینار (هر دینار معادل یک مثقال شرعی) است که زکات آن، نصف دینار است و در مورد نقره، ۲۰۰ درهم و زکات آن، پنج درهم است.

۲-۱- مسکوک بودن - شرط دیگر این است که طلا و نقره، سکه‌دار و پول رایج جامعه باشد. بنابراین، طلا و نقره غیر مسکوک، مانند شمش و غیره، مشمول حکم زکات نیست.

۳-۱- شرط حول - در وجوب زکات، شرط است که طلا و نقره، به مدت یکسال در نصاب یاد شده، در تملک صاحب کنز باشد. بنابراین، هرگاه نصاب مذکور در کمتر از مدت یکسال در تملک او باشد، زکات آن واجب نیست (امام خمینی، تحریر الوسیله، ۳۲۲/۱).

نظریه‌ی فقه‌های شیعه

حکم یاد شده، در بین فقه‌های امامیه مشهور است؛ بلکه در بسیاری از کتب، بر آن ادعای اجماع فقه‌های شیعه بلکه اجماع مسلمین نموده‌اند. محقق نجفی، در جواهر الکلام (نک: نجفی، ۱۶۹/۱۵) از شیخ طوسی در کتاب الخلاف، در مسأله‌ی مذکور نقل اجماع نموده است و نیز از کتاب‌های غنیه، سرائر، تذکره، قواعد و مفتاح الکرامه، موافقت با آن را در فتوی ذکر کرده است. همچنین، از کتاب‌های شهید ثانی، (نک: شهید ثانی، الروضه البهیة، ۱۶۵/۱، مسالک/الافهام، ۴۳/۱) و علامه حلی در مختلف الشیعه (نک: حلی، ۱۸۲/۳)، موافقت با این فتوی به چشم می‌خورد.

دلیل این حکم، روایات بسیاری است که نقل و تحقیق و بررسی پیرامون آن، از ظرفیت این مقاله خارج است؛ لذا تنها به ذکر یک حدیث بسنده می‌شود: «عن زراره عن ابي جعفر عليه السلام قال في الذهب اذا بلغ عشرين دينارا ففيه نصف دينار و ليس فيما دون العشرين شيء و في الفضة اذا بلغت مائة دراهم خمسة دراهم و ليس فيما دون المائة شيء» (حر عاملی، وسائل الشیعه، ۹۷/۶). یعنی: «زکات طلا، آنگاه واجب می‌شود که به ۲۰ دینار [مثقال] برسد که زکات آن نصف دینار است و در کمتر از ۲۰ دینار چیزی واجب نیست و نقره، هرگاه به ۲۰۰ درهم رسید، زکات آن، پنج درهم است و در کمتر از ۲۰۰ درهم چیزی واجب نیست.

فتاوی فقه‌های مذاهب اربعه

مذاهب اربعه‌ی اهل تسنن نیز در خصوص اعتبار نصاب در وجوب زکات طلا و نقره اتفاق نظر دارند. ابن رشد اندلسی، می‌نویسد: «بیشتر فقها، زکات را در ۲۰ دینار طلا و ۲۰۰ درهم نقره

واجب دانسته‌اند و این نظریه‌ی مالک و شافعی و ابوحنیفه و اصحاب آنها و نیز مذهب احمدبن حنبل و فقیهان بلاد مختلف اسلامی است» (ابن رشد، *بداية المجتهد*، ۱/۱۸۶). ابن قدامه، در مهمترین کتاب فقه حنبلی، *المغنی* ۳/۶-۳ و شافعی در کتاب *الام* ۴۰/۲، به اعتبار نصاب، به گونه‌ی یاد شده، تصریح نموده، ولی به دو شرط دیگر، (مسکوک بودن و حول) اشاره ای نکرده‌اند؛ اما ابن رشد مدعی است که جمهور فقها در وجوب زکات طلا و نقره، نصاب و حول (گذشتن یکسال) را شرط دانسته‌اند؛ زیرا خلفای اربعه، به این شرطها قائل بوده‌اند (نک: ابن رشد، *بداية المجتهد*، ۱/۱۹۷). مالک بن انس نیز نصاب یاد شده را در مورد زکات طلا و نقره شرط دانسته است. (نک: مالک ابن انس، *المدونه الکبری*، ۱/۲۴۲) در فقه حنفی نیز شرط نصاب را در زکات طلا و نقره، به وجهی که ذکر شد، معتبر دانسته و به شرط بودن حول (گذشتن یکسال) بر نصاب نیز اشاره نموده است (نک: کاشانی، *بدائع الصنائع*، ۲/۱۶-۷).

۲- وجوب خمس در کنز

هرگاه اموال ذخیره شده، طلا و نقره‌ی سکه دار یا اساساً از فلزات گرانبها و جواهر قیمتی نباشد، اعم از اینکه پول رایج دیگر یا ساختمان و زمین و اشیای دیگر باشد، چه منقول یا غیرمنقول، در صورتی که مازاد بر نیاز شخص باشد، در فقه مذهب امامیه، مشمول قانون خمس خواهد بود؛ زیرا از منظر فقه شیعه یکی از مواردی که خمس شرعاً واجب است، نسبت به اموالی است که از درآمد کارها و حرفه‌های مختلف به دست آمده و از مخارج سالانه‌ی شخص و خانواده او بیشتر باشد. این حکم به اجماع فقها ثابت است و در برخی از کتب فقهی، در اثبات آن، ادعای تواتر روایات شده است. (نک: نجفی، *جواهرالکلام*، ۱۶/۴۵)

بنابراین، در غیر از مواردی که مال و ثروت، مورد تعلق زکات است، اکتناز و انباشت ثروت و هر آنچه مازاد بر نیاز است، مشمول قانون خمس می‌باشد و مالک آن اموال موظف است خمس (۲۰٪) آن را به حاکم، شرعی بپردازد و حاکم آن را در مصارف مقرر هزینه کند. اکنون به این رهیافت می‌رسیم که مالیات‌های شرعی در اسلام، به منظور توزیع صحیح ثروت و تأمین عدالت اجتماعی، گاه با حکم زکات و گاهی در شکل خمس وضع شده است و هدف اصلی از تشریح آن، تقرب به خدا و ساماندهی صحیح اقتصادی و اجرای عدالت است.

۳- وجوب خمس بر یابنده‌ی کنز

یابنده‌ی کنز، هرگاه گنج را در سرزمین غیرمسلمین یا در زمین‌های موات بلاد اسلامی بیابد و اثر اسلامی بر آن نباشد، در صورتی که به مقدار ارزش ۲۰ دینار برسد، واجب

است خمس آن را ادا کند و جز این، نصاب دیگری ندارد و به هر مقدار افزون شود، خمس آن واجب خواهد شد (نجفی، جواهر الکلام، ۲۷/۱۶).

دو شرط یاد شده در وجوب زکات در کنز، یعنی مسکوک بودن و گذشتن یکسال، در اینجا مطرح نیست؛ بنابراین، اگر نصاب در کنز یافته شده تحقق یابد اگرچه طلا و نقره‌ی غیر مسکوک باشد یا سایر فلزات و جواهر گرانبها (بدون لزوم رعایت حول) زکات آن واجب است.

در موارد یاد شده، یابنده‌ی گنج پس از ادای خمس آن، می‌تواند چهار پنجم دیگر را تملک کند؛ ولی اگر گنج را در زمین متعلق به دیگران بیابد، باید جستجو کند و پس از آنکه مالک آن گنج را یافت، مال را به او تحویل دهد (امام خمینی، تحریر الوسیله، ۳۵۴/۱).

چنانکه ذکر شد، به وجوب خمس، در فتاوی فقهای شیعه، از متقدمین تا عصر حاضر، تصریح شده است و شیخ طوسی رحمه‌الله علیه فرموده: «در مورد کنز، نزد امامیه، خمس واجب است و در این حکم، اختلافی نیست و از نظر ما، رسیدن به نصاب، همانند زکات باید در آن رعایت شود و به همین حکم، شافعی، مالک و ابوحنیفه فتوی داده و دلیل ما بر این حکم، اجماع علمای امامیه است» (طوسی، الخلاف، ۲۰۷/۱).

نظر فقهای مذاهب اربعه در مسأله‌ی مزبور

فقهای مذاهب اربعه، خمس را در گنج واجب دانسته‌اند و نصاب را در آن معتبر نمی‌دانند. بنابراین، به نظر فقهای این مذاهب، در مقدار کم و زیاد آن، خمس واجب است (نک: مغنیه، الفقه علی المذاهب الخمسه، ۱۸۷).

در فقه حنبلی، در مورد گنج یافته شده، خمس واجب است و نصاب در آن شرط نیست (نک: ابن قدامه، المغنی، ۲۲/۳). شافعی، در یک قول، در وجوب خمس، نصاب را شرط دانسته و در قول دیگر، در مطلق گنج، خمس را واجب می‌داند (نک: شافعی، الام، ۴۴/۲). ابوحنیفه و مالک، خمس گنج را مطلقاً واجب دانسته و نصاب را شرط نمی‌دانند (نک: طوسی، الخلاف، ۲۰۷/۱).

بلی، فقهای اهل تسنن، در مصرف آن، اختلاف نظر دارند؛ ابوحنیفه گوید: «مصرف آن مانند فیء و انفال است» و شافعی و بیشتر فقها، مصرف آن را همانند مصارف زکات دانسته‌اند (نک: منتظری، کتاب الخمس و الانفال، ۷۵).

دلیل فقهی این حکم در مذهب امامیه، روایات معتبری است که به نمونه‌های آن اشاره می‌کنیم:

۱- حلبی از امام صادق علیه السلام سؤال کرد: از کنز، چه اندازه حق مالی به آن تعلق می‌گیرد؟ امام فرمود: خمس آن را باید پرداخت.

۲- بزنتی می گوید: از حضرت رضا علیه السلام از آنچه از خمس در کنز واجب است سؤال کردم؛ امام (ع) فرمود: آنچه از زکات، در مثل آن واجب است، در آن، خمس واجب است. از کلمه‌ی (مثله) در حدیث دوم که فرمود (ما یجب الزکوة فی مثله ففیه الخمس) می توان استفاده کرد که نصاب نقره در خمس نیز مانند زکات ۲۰۰ درهم است؛ چنانکه شهید ثانی به آن حکم قطعی کرده است (نک: نجفی، جواهر الکلام، ۲۷/۱۶، شهید ثانی، مسالک الافهام، ۵۲/۱)

آیا گنج اندوزی حرام، حدّ خاصی دارد؟

بر اساس فرض دوم که پرداخت زکات در انجام وظیفه‌ی مالی کافی نیست و در صورتی که جامعه‌ی اسلامی نیاز به انفاق و کمک مالی دارد، هر چند شخصی زکات خود را ادا کرده باشد و انباشت ثروت کند، عمل او اکتناز محسوب می شود، این سؤال پیش می آید که حدّ گنج اندوزی او چیست؟ آیا گنج، از نظر سقف و مبلغ، حدّ مشخصی دارد؟ در بعضی از احادیث برای این مسأله، حدّ تعیین شده است که ذیلاً بدانها اشاره می شود:

۱- روی عن علی (ع) ما زاد علی اربعه الاف فهو کنز ادی زکاته اولم یؤد و مادونها فهو نفقه (طبرسی، مجمع البیان، ۲۶/۵). یعنی: «آنچه بیشتر از چهار هزار درهم است، گنج است؛ زکات آن را ادا کرده باشد یا نه و آنچه کمتر از این باشد، مصرف مورد نیاز محسوب می شود.»

۲- تفسیر عیاشی از امام باقر (ع) نقل کرده که در پاسخ به سؤال در مورد آیه‌ی کنز فرمود: منظور از کنز در آیه، بیش از دو هزار درهم است (نک: فیض کاشانی، الصافی، ۳۴۱/۲).

۳- شیخ طوسی در تهذیب، از امام صادق (ع) نقل کرده که فرمود: «خداوند هرگاه برای بنده‌ای خیر و سعادت بخواهد، به او مبلغ سی هزار درهم نمی دهد و هرگز از راه حلال، ده هزار درهم گرد نمی آید و گاهی خداوند این مبالغ را به جمعی عطا می کند که نیاز خود را برطرف می کنند و سپس به کارهای نیک می پردازند. در این هنگام خداوند، خیر دنیا و آخرت را برای آنان جمع کرده است (همان).

۴- امام صادق (ع) فرمود: مال، چهار هزار درهم است و دوازده هزار درهم، گنج است و هیچ گاه بیست هزار درهم از حلال جمع نخواهد شد (ابن شعبه، تحف العقول، ۲۷۹). فقیه و محدث خبیر، ملا محسن فیض کاشانی، پس از نقل احادیث مختلف در مورد کنز و حدود آن، می گوید: «شاید بتوان به این ترتیب بین مفاد این اخبار جمع کرد که گفته شود، گردآوری مال برای منظور صحیح و شرعی، پس از اداء حقوق مالی تا دو هزار یا چهار هزار درهم جایز است و از جمله حقوق مالی، وظایف مالی مردم، نسبت به امام و حکومت است؛ هرگاه امام ظاهر باشد (فیض کاشانی، تفسیر الصافی، ۳۴۱/۲).

از دیدگاه این جانب، جمع میان روایات مختلف توسط مرحوم فیض، امری منطقی و به جا است؛ لکن در این مسأله، رویکرد دیگری نیز امکان پذیر است. توضیح اینکه:

۱- روایاتی که در آن، برای کنز، حدّ تعیین شده، عموماً ناظر به فرض دوم مسأله هستند و ثروت اندوزی، پس از پرداخت زکات را مصداق اکتناز حرام می‌دانند.

۲- از آنجا که شرایط اقتصادی جامعه، در طول زمان متغیر است و نیازهای انسان با تغییر شرایط زندگی و رشد صنعت و تمدن دستخوش تحول می‌شود، تعیین حدّ مشخص برای گنج اندوزی حرام و ارائه‌ی مبلغ و سقف معین برای همیشه، سخنی منطقی و کاربردی نیست؛ زیرا روشن است که با توسعه‌ی تمدن و بالا رفتن درآمد و سطح زندگی، پیوسته نیازها رو به افزایش است و طبعاً نیازهای بیشتری را در پی دارد و به دنبال آن، درآمد بیشتری را برای انسان‌ها می‌طلبد. چنانکه می‌توان نمونه‌های آن را در عصر حاضر و زمان‌های گذشته، مورد بررسی قرار داد. بنابراین آنچه در روایات یاد شده مبنی بر تعیین حد و مبلغ مورد نیاز آمده، به حسب ظاهر احادیث، با عنایت به شرایط و سطح زندگی و نیاز مسلمانان در زمان صدور حدیث بوده است و بدیهی است که این معیارها نمی‌تواند برای هر زمان، مکان، احوال و شرایط قابل اجرا باشد؛ زیرا رعایت این حد به شکل کلی با اجرای عدالت و تأمین رفاه عمومی، رعایت اصل مالکیت خصوصی و قواعد نفی عسر و حرج در دین، سهولت و سماحت شریعت و جهانشمولی و فرازمانی بودن شریعت مقدس اسلام، قابل تطبیق نیست.

۳- از بسیاری از روایات گذشته، می‌توان استفاده کرد که واجب مالی، به اداء زکات خلاصه نمی‌شود و مسلمان وظیفه دارد، در حدّ توان، به رفع نیازهای دیگران بپردازد و خودداری از این کار، با وجود نیاز دیگران، اکتناز شمرده شده است. چنانکه امام صادق(ع) فرمود: «جز این نیست که خداوند این اموال اضافی را برای این به شما عطا نموده که در جایی که او می‌خواهد و به شما دستور داده، مصرف کنید؛ نه برای اینکه آن را ذخیره کنید و گنج‌اندوزی نمایید (فیض کاشانی، تفسیر صافی، ۳۴۱/۲).

۴- هرگاه شخصی پس از ادای واجبات مالی، ضمن کمک به نیازمندان و انفاق در امور عام المنفعة، بخشی از اموال خود را به منظور ادامه‌ی خدمات اجتماعی یا برای رفع نیازهای خود، حفظ کند، این کار مصداق اکتناز حرام نیست و به محض بالا بودن مبلغ دارایی او، گنج‌اندوز محسوب نمی‌شود، چنانکه از حدیث منقول در تهذیب شیخ طوسی نیز استفاده می‌شود.

نتیجه آنکه، روایات تعیین کننده‌ی حدّ، اصل مسأله‌ی فرض دوم را تأیید می‌کند و در بیان مصادیق موجود اکتناز در زمان صدور آنها بوده‌اند. طبیعی است که معیار کلی

در صدق اکتناز، مازاد بر نیاز عرفی و متداول بودن ثروت است و این مطلب در طول زمان متغیر خواهد بود.

نتیجه

آیهی کنز، چنانکه در کلمات برخی از مفسران نیز آمده است، از نظر دلالت، از اطلاق و عموم برخوردار است. بنابراین، نمی‌توان آن را به موارد خاص مختص دانست. در نتیجه، تقیید حکم حرمت گنج اندوزی به مواردی که شخص از پرداخت زکات خودداری می‌کند، در صورتی پذیرفته است که دلیل صحیح و متقنی برای اثبات آن در دست باشد.

تحقیق و بررسی در تفسیر و توضیح آیهی کنز و حکم فقهی مستفاد از آن، به این نتیجه منتهی می‌شود که در این مورد دو نظریه ارائه شده است: ۱- نظریه مشهور ۲- نظریه مخالف آن؛ موافق هر یک از این دو نظریه، روایاتی در کتب حدیث نقل شده است. روایات دسته‌ی اول، دلالت آیه را به مورد خودداری از اداء زکات مقید کرده است و روایات دسته‌ی دوم، نه تنها دلالت آیه را به مورد خودداری از پرداخت زکات مقید نکرده، بلکه وظایف مالی را بعد از پرداخت زکات نیز برشمرده و سرپیچی از آن را مصداق گنج‌اندوزی دانسته است.

با دقت و امعان نظر در این دو دسته از روایات، دریافتیم که احادیث دسته‌ی دوم، از جهت سند و دلالت، از قوت و استحکام بیشتر علمی برخوردار است. در این صورت، به این نتیجه رسیدیم که رویکرد فقهی در مفاد آیه نیز اطلاق آیه را تأیید می‌کند. بنابراین، نظریه‌ی مخالف مشهور، با توجه به دلایل و شواهد یاد شده، از اتقان و دقت علمی برتری برخوردار است؛ چنانکه نظریه‌ی مشهور، نارسایی‌ها و اشکالاتی فراروی خود دارد که قابل توجیه نیست.

همچنین، از این نوشتار نتیجه می‌شود که با بررسی متون قرآن و سنت و احکام مربوط به تعلق زکات و خمس به کنز و روایات وارده در مورد عدم انحصار حقوق مالی در زکات و خمس، برای ما آشکار می‌کند که سیاست کلی اسلام در اقتصاد، جلوگیری از اکتناز و انباشت ثروت و طبقاتی کردن جامعه اسلامی بوده است و به این منظور، از ضوابط و راهکاری قانونی در عرصه‌های مختلف استفاده می‌کند. اذعان داریم که این مدل، در حال حاضر نیز (در صورت داشتن طرح و برنامه و اجرای صحیح) می‌تواند عدالت اقتصادی را به معنی واقعی به اجرا بگذارد و به غائله‌ی تقسیم جامعه‌ی بشری به شمال و جنوب، سرمایه‌دار و فقیر، پیشرفته و عقب‌مانده، خاتمه دهد.

در نهایت، این نکته تبیین گردید که نمی‌توان برای گنج اندوزی، حدّ مبلغ تعیین، کرد و آنچه در برخی احادیث، پیرامون تعیین حدّ برای آن آمده است، حکمی موقتی، مقطعی و در شرایط و زمان خاص بوده و نمی‌تواند در هر جا و هر زمان ملاک، عمل قرار گیرد.

فهرست منابع

۱. قرآن کریم؛
۲. ابن اثیر جزری، مجد الدین مبارک بن محمد، *النهايه فی غریب الحدیث و الاثر*، دار الفکر، بیروت، لبنان، بی‌تا؛
۳. ابن حجر، شهاب الدین احمد بن علی بن حجر عسقلانی، *لسان المیزان*، چاپ دوم، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، بیروت، لبنان، ۱۳۹۰ هـ ق؛
۴. ابن رشد، محمد بن احمد اندلسی، *بدایه المجتهد و نهایه المقتصد*، دار الفکر، بیروت، بی‌تا؛
۵. ابن قدامه، عبدالله بن احمد المقدسی، *المعنی*، دار احیاء التراث العربی، بیروت، لبنان، بی‌تا؛
۶. ابن کثیر، ابوالفداء اسماعیل بن کثیر دمشقی، *تفسیر ابن کثیر*، تحقیق محمد حسین شمس الدین، دار الکتب العلمیه، چاپ اول، بیروت، ۱۴۱۹ هـ ق؛
۷. ابن شعبه حرانی، حسن بن علی بن الحسین، *تحف العقول*، مؤسسه الاعلمی، بیروت، لبنان، ۱۳۸۹ هـ ۱۹۶۹ م؛
۸. آلوسی، شهاب الدین سید محمود، *روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم*، دارالکتب العلمیه، چاپ اول، تحقیق، عبد الهادی عطیه، بیروت، لبنان، ۱۴۱۵ هـ ق، تفسیر القرآن العظیم، دارالمعرفه، بیروت، لبنان، (۴ جلدی)، ۱۴۱۲ هـ ق؛
۹. امام خمینی، روح الله الموسوی، *تحریر الوسیله*، چاپ دوم، مؤسسه مطبوعاتی دارالعلم، قم، بی‌تا؛
۱۰. انصاری، مرتضی، *المکاسب*، چاپ اول، مؤسسه الهادی، قم، ۱۴۱۷ هـ ق؛
۱۱. بخاری، ابو عبد الله محمد بن اسماعیل، *صحیح بخاری*، دارالمعرفه، بیروت، لبنان، بی‌تا؛
۱۲. ثعالبی، عبدالرحمن محمد، *جواهر الحسان فی تفسیر القرآن*، داراحیاء التراث العربی، بیروت، لبنان، ۱۴۱۸ هـ ق؛
۱۳. حر عاملی، محمد بن حسن، *تفصیل وسائل الشیعه الی تحصیل المسائل الشریعه*، چاپ دوم، المکتبه الاسلامیه، تهران، ۱۳۸۳ هـ ق؛
۱۴. حلی، حسن بن یوسف بن مطهر، *مختلف الشیعه*، چاپ سوم، مؤسسه النشر الاسلامی، قم، ۱۴۱۷؛
۱۵. حقی بروسوی، *تفسیر روح البیان*، دارالفکر، بیروت، لبنان، بی‌تا؛
۱۶. ذهبی، محمد بن احمد بن عثمان، *سیر اعلام النبلاء*، تحقیق شعیب الارنوط، چاپ نهم، مؤسسه الرساله بیروت، لبنان، ۱۴۱۳ هـ ق؛
۱۷. همو، *میزان العتدال فی نقد الرجال*، تحقیق علی ابن محمد البجاوی، دارالفکر، دمشق، سوریه، بی‌تا؛
۱۸. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، *المفردات فی غریب القرآن* تحقیق محمد سید کیلانی، المکتبه المرتضویه، تهران، بی‌تا؛

۱۹. رشید رضا، سید محمد، *تفسیر المنار*، (درس‌های تفسیر شیخ محمد عبده)، چاپ دوم، مطبعه المنار، قاهره، مصر، ۱۳۸۳ ه.ق.
۲۰. زمخشری، جار الله محمد بن عمر، *الكشاف عن حقائق غوامض التنزیل*، نشر ادب الحوزه، بی‌جا، بی‌تا؛
۲۱. سید رضی، محمد بن الحسین الموسوی، *نهج البلاغه*، ترجمه محمد دشتی، چاپ چهارم، مؤسسه تحقیقاتی امیر المؤمنین، قم، ۱۳۷۹ ه.ش؛
۲۲. سیوطی، جلال الدین، *الدر المنثور فی تفسیر المأثور*، کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی، قم، ۱۴۰۴ ه.ق؛
۲۳. شافعی، محمد بن ادريس، *الام*، دار المعرفه، بیروت، لبنان، بی‌تا؛
۲۴. شهید ثانی، زین الدین علی ابن احمد عاملی، *الروضه البهیة فی شرح اللمعہ الدمشقیہ*، چاپ افست، انتشارات علمیه اسلامیة، تهران، بی‌تا؛
۲۵. همو، *مسالك الافهام فی شرح شرایع الاسلام*، چاپ افست، دار الهدی للطباعة و النشر، قم، بی‌تا؛
۲۶. شیرازی، سید محمد حسینی، *الفقه الاقتصاد*، چاپ اول، دار القرآن الکریم، قم، بی‌تا؛
۲۷. صدر، سید محمد باقر، *اقتصاد ما (ترجمه اقتصادنا)* ترجمه ع - اسپهبدی، انتشارات اسلامی، جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، بی‌تا؛
۲۸. طبرسی، شیخ ابو علی فضل بن حسن طبرسی، *مجمع البیان فی تفسیر القرآن*، شرکه المعارف الاسلامیه، تهران، ۱۳۳۹؛
۲۹. طبری، ابو جعفر محمد بن جریر، *تاریخ الامم و الملوک* (تحقیق نخبه من العلماء)، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، بیروت، لبنان، ۱۴۱۲ ه.ق؛
۳۰. همو، *جامع البیان فی تفسیر القرآن*، چاپ اول، دارالمعرفه، بیروت، لبنان، ۱۴۱۲ ه.ق؛
۳۱. طباطبایی، سید محمد حسین، *المیزان فی تفسیر القرآن*، چاپ دوم، دارالکتب الاسلامیه، تهران، ۱۳۹۱ ه.ق؛
۳۲. طریحی، فخرالدین محمد بن علی، *مجمع البحرین*، المکتبه المرتضویه، تهران، بی‌تا؛
۳۳. طوسی، ابوجعفر محمد بن الحسن الطوسی، *التبیان فی تفسیر القرآن*، داراحیاء التراث العربی، بیروت، لبنان، بی‌تا؛
۳۴. همو، *الخلاف*، مکتب الکتب المتنوعه، تهران، بی‌تا؛
۳۵. عسکری، سید مرتضی، *یکصد و پنجاه صحابی ساختگی*، ترجمه عطاء الله سردار نیا، چاپ اول، مجمع علمی اسلامی، تهران، بی‌تا؛
۳۶. فیض کاشانی، ملا محسن، *تفسیر الصافی*، تحقیق حسین الاعلمی، چاپ دوم، انتشارات صدر، تهران، ۱۴۱۵ ه.ق؛
۳۷. فخررازی، فخر الدین محمد، *تفسیر الکبیر و مفاتیح الغیب*، دارالفکر للطباعة و النشر و التوزیع، بیروت، لبنان، ۱۴۱۰ ه.ق؛
۳۸. قرطبی، محمد بن احمد انصاری، *الجامع الاحکام القرآن*، چاپ اول، انتشارات ناصر خسرو، تهران، ۱۳۴۶؛

۳۹. قطب راوندی، شیخ قطب الدین، *فقه القرآن*، تحقیق سید احمد حسینی و سید محمود مرعشی، چاپ دوم، نشر کتابخانه آیه الله مرعشی، مطبعه الولایه، قم ۱۴۰۵ ه.ق؛
۴۰. قرشی، سید علی اکبر، *قاموس القرآن*، دارالکتب الاسلامیه، چاپ ششم، تهران ۱۳۷۱؛
۴۱. همو، *تفسیر احسن الحدیث*، چاپ اول، انتشارات دانشگاه پیام نور، تهران، ۱۳۷۱؛
۴۲. کاشانی، الامام ابوبکر مسعود کاشانی حنفی، *بدائع الصنائع فی ترتیب الشرائع*، چاپ اول، مکتبه الحبیبیه، کویت، پاکستان، ۱۴۰۹؛
۴۳. کلینی، شیخ محمد بن یعقوب رازی، *الکافی (اصول الکافی)* تصحیح علی اکبر غفاری، مکتبه الصدوق، تهران، ۱۳۸۱ ه.ق؛
۴۴. مالک، الامام مالک بن انس، *المدونه الکبری*، مطبعه السعاده، قاهره، مصر، بی تا؛
۴۵. معلوف یسوعی، لويس، *المنجد فی اللغة و الادب و العلوم*، چاپ هجدهم، المطبعه الکاتولیکیه، بیروت، لبنان، ۱۹۶۵ م؛
۴۶. محمودی، سید محمد، *فقه اقتصاد اسلامی*، نشر گلستان کوثر، تهران، چاپ اول، ۱۳۷۹ ه.ش؛
۴۷. مغنیه، محمد جواد، *الفقه علی المذاهب الخمسه*، مؤسسه الصادق، چاپ سوم، تهران، ۱۴۱۶ ق؛
۴۸. منتظری، حسینعلی، *کتاب الخمس و الانفال*، چاپ اول، انتشارات اسلامی، حوزه علمیه قم، بی تا؛
۴۹. نجفی، شیخ محمد حسن، *جواهر الکلام فی شرح شرایع الاسلام*، چاپ هفتم، دارالکتب الاسلامیه، تهران، ۱۳۹۲؛
۵۰. نوری، حاج میرزا حسین (محدث نوری) *مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل*، المکتبه الاسلامیه، تهران، ۱۳۸۲ ه.ق.

